

گزارش

اصرار پزشک‌یان بر انتقال پایتخت به جنوب
راه‌حلی ساده‌انگارانه
برای بحران آب و انرژی

در پی افزایش تنش‌های جدی برای تأمین انرژی مورد نیاز کشور به‌ویژه کلانشهرها، دولت به دنبال اعلام راهکاری برای برون‌رفت از شرایط فعلیست؛ بماند که تمامی دولت‌ها طی چند سال اخیر با تشدید بحران کم‌آبی و خشکسالی، سیاست‌های اجراشده درادوار قبل را مقصر پیش‌آمد وضعیت فعلی می‌دانند.

با این حال موارد مختلفی به عنوان راه حل حتی موقت بهیود شرایط معرفی می‌شود که برخی از آنها بسیار چالش‌برانگیزند؛ از انتقال آب خلیج فارس به فلات مرکزی گرفته تا تأمین آب تهران توسط منابع شمال کشور با تانکرو و حتی انتقال پایتخت همه‌جیزو راهکاری‌هایی هستند که در این مدت نه فقط از سوی دولت چهاردهم بلکه توسط سکانداران پیشین هم مطرح شدند.

حال که وضعیت تهران هشدار را هم رد کرده، به نظر می‌رسد پزشک‌یان برای انتقال پایتخت بسیار مصر است، به گونه‌ای که در نشستی با مسئولان وزارت راه و شهرسازی به این موضوع تأکید کرده و اجرای آن را ممکن دانسته است.

انتقال به جنوب تجهیز نشده

با وجود رویکرد مثبت رئیس‌جمهور نسبت به موضوع انتقال پایتخت، حتی کمبود انرژی و گرفتار شدن تهران در شرایط بحرانی کنونی نیز نتوانسته نظر مخالفان این طرح را تغییر دهد.

تجربه‌های گذشته نیز نشان داده‌اند که تصمیمات دولت‌ها، چه در زمینه ساماندهی مصرف انرژی و چه در توسعه‌های شهری، اغلب نامناسب و مغایر با ملاحظات محیط‌زیستی بوده‌اند. از طرح انتقال آب خلیج فارس به فلات مرکزی گرفته تا اصرار بر گسترش کلان‌شهر تهران، آن هم در مناطقی که تأمین آب و برق در آنها به سادگی امکان‌پذیر نیست، همگی از جمله اقدامات پیشین دولت‌ها بوده‌اند؛ اقداماتی که هیچ‌گاه به مخالفت‌های کارشناسان و پیش‌بینی پیامدهای منفی آنها توجهی نشده است.

اکنون نیز نمی‌توان به سادگی از کنار اصرار پزشک‌یان بر انتقال پایتخت گذشت. اینکه رئیس‌دولت گمان می‌کند انتقال پایتخت به مناطق جنوبی کشور که هنوز از زیرساخت‌های اولیه برای زندگی معمولی نیز برخوردار نیست، می‌تواند بحران کم‌آبی را حل کند، نگاهی ساده‌انگارانه به مساله به نظر می‌رسد.

نمونه موفق جهانی درایم

نادر حیدری، کارشناس اقتصادی درباره پیشینه تغییر مکان پایتخت گفت: انتقال پایتخت به سواحل جنوبی، ابتداء در دهه هشتاد برای اولین بار به طور رسمی مطرح شد. از همان زمان هم چاه‌ها به دلیل موقعیت استراتژیک آن، شهری مناسب توسعه بازرگانی و صنعتی شناخته می‌شد، اما از همان دود دهه پیش تا الآن، هنوز چاه‌ها از نظر امکانات پیشرفته نکرده و بسیاری‌ها مناسب بخش تجارت هم در این منطقه تأمین نشده است.

وی ادامه داد: اگر به تاریخ جهان نگاه کنیم، کشورهای معدودی دست به تغییر پایتخت خود زده‌اند که موارد امنیتی دلیل عمده این تغییر بود. تغییر پایتخت برزیل، نیجریه و میانمار از مثال‌های بارز این اتفاق هستند.

نکته مهم این تغییرات دو مورد است: یک آنکه دلیل انتقالات زیست محیطی نبوده و دوم آنکه کشورهای جهان اول و دوم این اتفاقات را رقم نزده‌اند و تنها در کشورهای جهان سوم شاهد آن بوده‌ایم؛ بنابراین حتی نمی‌توانیم با جرئت بگوییم نمونه موفق در جهان وجود دارد که این کار را کرده و نتوانسته منابع انرژی خود را با این شیوه مدیریت کند.

مقصر کیست؟

رئیس‌دولت چهاردهم تهدید کرده اگر مکان پایتخت تغییر نکند، تمام کشور دچار بی‌آبی خواهد شد. پرسش اصلی اینجا است که اگر با این تغییر مشکل حل نشد چه؟ چه کسی پاسخگو خواهد بود؟ تا الآن کدام رئیس‌جمهوری تقصیر قصورات دوران خود را گردن گرفته و درصد بهیود آن برآمده که دولت چهاردهم این کار را بکند؟ علاوه بر این، جنوب کشور طی چهار دهه اخیر از هر گونه تأمین زیرساخت محروم بوده و هیچ‌کس به آن توجهی نداشت.

از بحران آب سیستان و بلوچستان گرفته تا هوای آلوده اهواز و نبود امکانات بهداشتی در بندرعباس، گلابه‌های ساکنان این مناطق چرا هیچ‌گاه به گوش مسئولان نرسیده تا برای بهیود آن کاری کنند؟

آش‌ها و کاسه‌ها

نکته مهم بعدی، آینده شهرهای جنوبی است. تهران از ابتدا شهر بی‌آبی نبود؛ بلکه تصمیمات اشتباه در حوزه راه و شهرسازی، کم‌کاری در مدیریت منابع آبی، ناتوانی در کنترل جمعیت ورودی به تهران به دلیل عدم توجه به اقتصاد شهرهای کوچک‌تر، و حل نشدن مشکلات ترافیک و آلودگی هوا، همه دست به‌دست هم دادند تا پایتخت به وضعیت قرمز امروز برسد! دولت‌ها سال‌ها تمام امکانات را در تهران متمرکز کردند بدون آنکه به تأثیرات فقر و بیکاری در شهرها و روستاهای دیگر برآندگدی جمعیت توجه کنند.

سال‌ها شاهد شکل‌گیری و گسترش مشاغل کاذب و حتی تکدی‌گری در دل شهر بودند، اما هیچ واکنشی نشان ندادند. اکنون که بحران آب جدی شده، تنها راه حل را انتقال پایتخت می‌دانند، نه اصلاح رویکردهای مدیریتی! تغییر پایتخت بدون در نظر گرفتن تمام اما‌های پیش‌رو، ساده‌انگاری مشکل است. فراموش کردن این نکته که تقصیر بحران امروز بر گردن مدیریت دولت‌ها در طول سال‌های مختلف بوده، نه موقعیت جغرافیایی تهران، پاک کردن صورت مسئله است. با این رویکرد، حتی اگر پایتخت به بهترین شهر نیز منتقل شود، خرابه‌ای دیگر بدتر از تهران به جای خواهد ماند.

کورورش احمدی مطرح کرد:

وزارت خارجه شجاعانه

وواقع‌بینانه

تحلیل ارائه‌کند

**همکاری ایران و آژانس مانع از جنگ ایران و اسرائیل خواهد شد****منافع ملی کشورها به آنها اجازه سرشاخ شدن با غرب نمی‌دهد**

پسیدگی در روابط کنونی ایران و غرب یکی از جدی‌ترین گره‌هایی است که در دهه‌های اخیر به وجود آمده است. این گره از مجموعه‌ای از مسائل به وجود آمده که شاید بتوان آن را در سه مورد خلاصه کرد: تنش با اسرائیل، پرونده هسته‌ای و روابط با ایالات متحده آمریکا. در مورد اولی، با گذشت حدود یک ماه از توقف جنگ ایران و اسرائیل نوعی نگرانی در مورد آینده نامعلوم وجود دارد. توقف درگیری‌ها به معنای پایان منازعه نیست. اقتصادانینوز نوشت: در پرونده هسته‌ای سه کشور اروپایی

ایران و اسرائیل یک ماه پیش عملیات نظامی را متوقف کردند، اما سایه جنگ همچنان سنگینی می‌کند.

درباره مسائل ایران و غرب، گفته می‌شود که سه محور اصلی وجود دارد: حل پرونده هسته‌ای، رفع تعارض با اسرائیل و توافق جامع با آمریکا. در شرایط کنونی، به نظر شما ایران چگونه می‌تواند وارد عمل شود؟

حادثه‌ترین مشکلی که اکنون بین دو طرف، یعنی از یکسو ایران و از سوی دیگر غرب، وجود دارد مساله غنی‌سازی است؛ یعنی به طور مشخص، غنی‌سازی در مرکز تقابل‌ها یا تعامل‌های میان طرفین قرار گرفته است. این موضوع به خط قرمز هر دو طرف تبدیل شده است؛ ایران توقف غنی‌سازی را خط قرمز خود می‌داند، و آمریکا، از سربگیری غنی‌سازی را. این مساله با فاصله زیاد از سایر موضوعات، مهم‌ترین موضوع در روابط دو طرف است. در این میان، تنها یک راه حل بینابینی باقی می‌ماند؛ اینکه طرفین حاضر به نشان دادن قدری انعطاف متوازن شوند؛ یعنی ایران تا حدی انعطاف نشان دهد و طرف غربی هم به همین نسبت انعطاف‌پذیر باشد تا به یک راه حل مرضی‌الطرفین و مشترک برسند، اما اگر هیچ‌کدام از طرفین حاضر به انعطاف نباشند و ایران در عمل اقدام به ازسربگیری غنی‌سازی کند، در آن صورت احتمال رسیدن به توافق عمل‌مناهی نیست و احتمال از سربگیری جنگ بسیار بالا خواهد رفت. با این حال، برخلاف نظر بسیاری که این روزها اظهار می‌کنند جنگ قطعی است، من چنین تصویری ندارم. جنگ تنها در صورتی قطعی می‌شود که مجموعه‌ای از رویدادها رخ دهد. اگر وضعیت به شکل فعلی ادامه پیدا کند، یعنی ایران غنی‌سازی را از سر گرفته باشد، و گروه‌های منطقه‌ای متحد ایران نیز همچنان غیرفعال باقی بمانند احتمال ازسربگیری جنگ، چندان زیاد نیست؛ مگر اینکه تحولات جدیدی رخ دهد که فعلاً قابل پیش‌بینی نیستند. عامل مهم دیگری که احتمال وقوع جنگ را کاهش می‌دهد، تقاوت سیاست‌های آمریکا و اسرائیل در قبال ایران است. اسرائیل، به‌ویژه نتانیاهو و اطرافیان هم‌راه او، به دنبال فروپاشی و تغییر رژیم در ایران و حتی در صورت امکان، تجزیه ایران هستند و دلیل این موضع نیز روشن است. اما آمریکا به دنبال چنین چیزی نیست؛ ایالات متحده نمی‌خواهد در منطقه یک خلأ قدرت و ناامنی و آشوب ایجاد شود که هزینه‌های آن عملاً روی دست آمریکا بماند. در نتیجه، با توجه به این عوامل، اگر ایران غنی‌سازی را عملاً از سر نگیرد و سیاست ابهام را دنبال نکند و حداقل از همکاری با آژانس راز سر بگیرد، احتمال وقوع جنگ کاهش پیدا می‌کند؛ حتی با وجود اینکه اسرائیل مایل به آغاز جنگ باشد، اما بدون چراغ سبز آمریکا دست به چنین اقدامی نخواهد زد. اگر مشکل اصلی آمریکا، یعنی مساله غنی‌سازی و همکاری ایران با آژانس، حل شود، جنگ می‌تواند محتمل نباشد.

اگر کسانی مثل آقای ظریف در پرونده درگیر بودند (که به‌گمانم نیستند)، می‌توانستند شناخت درستی ارائه دهند و همین شناخت درست خودش می‌تواند به تصمیم‌گیری درست کمک کند

*به نظر می‌رسد که ما در سرنوشت سازترین برهه دیپلماتیک کشور قرار داریم و حل مساله هسته‌ای که بیش از دو، سه دهه است گریبان‌گیر ایران شده، در کوتاه‌مدت نیازمند اراده‌ای است جدی، جسورانه و خردمندانه است. شاید استفاده از چهره‌های برجسته هم اثرگذار باشد. برای نمونه اخیراً دیدیم که مثلاً آقای لاریجانی وارد عمل شدند و سفری به روسیه داشتند، یا چهره‌هایی مثل آقای ظریف به خاطر تجربیاتشان می‌توانند در بهیود وضعیت کنونی مؤثر باشند؟

حتماً این آقایان می‌توانند کمک کنند؛ حداقل از نظر ارائه تحلیل درست. مثلاً آقای ظریف اگر درگیر ماجرا باشند – که البته نمی‌دانم هستند یا نه – می‌توانند تحلیلی درست و واقع‌بینانه از جهان و مناسبات قدرت در سطح بین‌المللی اختیار تصمیم‌گیران بگذارند. چون



تهدید به استنب‌بک یا فعال شدن مکانیزم ماشه می‌کنند که در پی آن تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل یکباره علیه تهران فعال خواهد شد. در مذاکرات ۶ روزه‌ای که بین تهران و واشنگتن در جریان بود هم طرفین غنی‌سازی اورانیوم ایران را خط قرمز می‌دانستند؛ طرف ایرانی توقف آن را و نماینده آمریکا تداوم غنی‌سازی را برنمی‌توانید. برای بررسی وضعیت مواجعه کشور با غرب گفت وگویی با کوروش احمدی انجام شده که ملاحظه می‌کنید.

انجام شود، اما نتیجه چندان‌ی نخواهد داشت.

در داخل کشور طیف‌هایی هستند که به نظر می‌رسد پیش از منافع ملی، مسائل ایدئولوژیک را دنبال می‌کنند که موانعی بر سر راه وزارت خارجه است. به نظر شما وزارت خارجه چه نوع دیپلماسی خردمندانه یا جسورانه‌ای می‌تواند داشته باشد که به دور از تنش‌هایی که ممکن است در داخل ایجاد شود راه خود را به صورت مستقل دنبال کند و کشور را از این شرایط عبور دهد؟

همیشه گفته شده که وزارت خارجه مجری است؛ وزارت خارجه مجری سیاست‌هاست و در نتیجه نمی‌تواند جلو بحث‌های دیگران را، مثلاً در مجلس، بگیرد. این موردی هم که گفتید، مثلاً در مجلس گفتند شرط رفع محاصره غزه را به عنوان پیش شرط مذاکرات مطرح کنیم، این هم به خودی خود مشکلی ندارد؛ مجلس می‌تواند نظر خودش را داشته باشد. نمایندگان می‌توانند هر حرفی بزنند؛ در همه جای دنیا، در مجالس، طیفی از چپ‌چی تا راست‌راست حضور دارند و هر کدام هم موضع‌گیری‌های خاص خودشان را دارند. مهم این است که آن کسانی که قدرت اجرایی دارند، یعنی قوه مجریه، شورای عالی امنیت ملی و رهبری، چه فکر می‌کنند و چه تصمیمی می‌گیرند.

در واقع معتقدید که اراده گذر از این شرایط باید در ساختارهای فرادستی شکل بگیرد؟

قطعاً. یعنی در شورای عالی امنیت ملی و رهبری باید این اراده شکل بگیرد. مثلاً در مورد مذاکره با آمریکا، این مذاکراتی که حدود سه ماه پیش آغاز شد، تصمیمی بود که نهاد‌های فرادستی گرفتند. پس از این تصمیم، طیف وسیعی از افراد جناح اصول‌گرا، که پیش‌تر مخالف مذاکره بودند، سکوت کردند. در هر مورد دیگری هم همین‌طور است؛ یعنی اگر نهاد‌های فرادستی تصمیم خود را بگیرند، بقیه ساکت می‌شوند. هیچ مشکل حادی وجود ندارد. همه مادر داخل کشور این را می‌دانیم و در سایر کشورهای دنیا هم واقف هستند به اینکه تصمیم‌گیران در ایران چگونه انجام می‌شود. وزارت خارجه هم در این میان، صرفاً مجری تلقی می‌شود. البته وظیفه وزارت خارجه این است که شجاعانه و واقع‌بینانه، تحلیل خود را از شرایط بین‌المللی و منطقه‌ای ارائه دهد. حالا من نمی‌دانم که آیا این کار را انجام می‌دهند یا نه؛ اما مهم این است که وزارت خارجه نظر خود را با شجاعت بیان کند. حتی اگر این نظر در نهایت رد شود، مهم این است که بگوید برداشتش چیست و به نظرش چه راهی درست است. اگر این را منتقل کند، شاید هم کرده باشد، نمی‌دانم. می‌تواند مؤثر باشد. ما در وزارت خارجه هم وزاری داشته‌ایم که شجاعانه تحلیل خود را منعکس می‌کردند و پیشنهاداتشان را ارائه می‌دادند، و هم کسانی را داشته‌ایم که صرفاً تلاش می‌کردند فضا را بسنجند؛ یعنی ببینند چه گفتنی است و چه گفتنی نیست، و بر اساس منافع شخصی یا موقعیت‌شان موضع‌گیری می‌کردند. این تفاوت رفتاری، به هر حال، تأثیر دارد.

در مجلس، طیفی از چپ‌چپ تا راست‌راست حضور و موضع خودشان را دارند. مهم این است که آن کسانی که قدرت اجرایی دارند، یعنی قوه مجریه، شورای عالی امنیت ملی و رهبری، چه فکر می‌کنند

پس به عنوان جمع‌بندی، شما شجاعت وزارت خارجه را در همان مساله خطای شناختی که پیش‌تر اشاره کردید، مهم می‌دانید؛ به این معنا که باید تصویری که ارائه می‌دهد از گروه‌های نزدیک به تندروها در داخل وزارت خارجه جدا باشد؟

بله، یعنی وزارت خارجه می‌تواند سهم بسیار زیادی در رفع خطاهای شناختی در داخل سیستم داشته باشد؛ به شرط اینکه شرایط را آن‌گونه که واقعاً در خارج وجود دارد، ببیند، منعکس کند و طیفی از پیشنهادات را هم، بر مبنای تحلیل خود، ارائه دهد. این کار می‌تواند به تصمیم‌گیری بهتر کمک کند.

یادداشت

رقابت اسرائیل و انگلیس
بر سر ترامپ

سیدوحید کریمی

دیپلمات پیشین

میان ایالات متحده و بریتانیا اصطلاحی رایج وجود دارد به نام «رابطه ویژه» که اشاره به نوعی پیوند خاص، استراتژیک و فراتر از روابط معمول دیپلماتیک دارد. برای برهیز از نگاه توطئه‌محور که «همه چیز زیر سر انگلیس است»، باید با دقت به نقش بریتانیا در بزنگاه‌های تاریخی پس از جنگ جهانی دوم توجه کنیم. در چهار مقطع مهم تاریخی، بریتانیا توانسته ایالات متحده را در راستای منافع خود هدایت و حتی اغفال کند. واژه «اغفال» در اینجا به معنای واقعی manipulation یا همان دست‌کاری و جهت‌دهی به تصمیمات استراتژیک ایالات متحده است. برای اثبات این ادعا، اسناد بسیاری وجود دارد. به عنوان نمونه، می‌دانیم که دونالد ترامپ در دوران ریاست‌جمهوری خود روابط نزدیکی با ولادیمیر پوتین داشت. او حتی در مقطعی مدعی شد که اوکرین آغازگر درگیری‌ها بوده و خواهان پایان جنگ شد. اما انگهان در سیاست خارجی خود تغییر جهت داد؛ تغییری که در راستای منافع لندن بود و مؤید همان نظریه اغفال است. این ادعا البته سنگین است و نیازمند تحلیل اسنادی و تاریخی دقیق‌تر است. در سطح دیگری، باید به کم‌اطلاعی تاریخی آمریکا در حوزه روابط بین‌الملل اشاره کرد. آمریکا دو متحد استراتژیک دارد که به آنها اعتماد کامل دارد؛ یکی بریتانیا و دیگری اسرائیل. در اسناد مربوط به دیدار جان اف کندی با گلدا مایر، نخست‌وزیر وقت اسرائیل، کندی اذعان کرده بود که همان‌طور که انگلیس متحد دائمی آمریکا در حوزه سیاست بین‌الملل است، اسرائیل نیز در خاورمیانه نقش راهبردی ایفا می‌کند. این نگاه امروز هم ادامه دارد؛ چنانکه در رفتار ترامپ شاهد تمایل کامل او به پیروی از نتانیاهو بودیم. نکته مهم دیگر، نحوه ورود آمریکا به جنگ‌های خاورمیانه است. پیش از حمله اخیر به ایران، آمریکا هیچ‌گاه به تنهایی وارد جنگ در این منطقه نشده بود. حتی در جنگ عراق که یکی از مهم‌ترین حملات نظامی بود، آمریکا همراه با بریتانیا وارد شد. این نیز شاهدهی بر تأثیر بریتانیا در سوق دادن سیاست‌های واشنگتن در راستای منافع خود است. به عنوان یک محقق و دیپلمات باسده دهه سابقه در حوزه روابط و آمریکا، ایالات متحده بیشتر «قدرت سخت» است تا «قدرت نرم.» سیاست‌گذاری‌های خارجی آن، به‌ویژه در دوره ترامپ، فاقد عمق راهبردی و دوراندیشی بوده است.

قدرت نرم ایالات متحده را باید در خارج از واشنگتن جست‌وجو کرد؛ در لندن یا تل‌آویو. امروزه رقابتی خاموش و پشت‌پرده بین لندن و تل‌آویو برای کنترل قدرت سخت ایالات متحده در جریان است. در دوران جنگ عراق، تونی بلر (نخست‌وزیر بریتانیا) و آریل شارون (نخست‌وزیر اسرائیل) در رقابت بودند تا دولت جرج بوش پسر را با خود همراه کنند. بلر معتقد بود ابتدا باید مساله فلسطین حل شود، در حالی‌که شارون بر حمله فوری به عراق تأکید داشت. در نهایت، شارون با حمایت‌دیک چنی، معاون وقت رئیس‌جمهور آمریکا، موفق شد نظر بوش را جلب کند. آن حمله غیرقانونی و فاقد حمایت بین‌المللی بود. اما عملیاتی شد. امروز هم شرایط مشابهی در حال تکرار است. نتانیاهو به نوعی نقش شارون را ایفا می‌کند و درصد است با تکیه بر روابط نزدیک خود با ترامپ، آمریکا را علیه ایران بسیج کند. نخست‌وزیر فعلی بریتانیا، کی ریس‌ترامر، از زیرکی و نفوذ بلر برخوردار نیست و به همین دلیل قدرت تأثیرگذاری او اهمیت زیادی دارد. گفته می‌شود در این دیدار موضوعات متعددی مطرح شده‌اند؛ از تعرفه‌های تجاری تا موضوعات ژئوپلیتیکی از جمله جنگ اوکرین. این سفر نشان می‌دهد که بریتانیا موفق شده است بار دیگر ترامپ را در مسیر مخالفت با پوتین قرار دهد؛ موضعی که ترامپ پیش‌تر نداشت. او اخیراً هم راستا با منافع لندن، به کرملین ضرب‌الاجل داده است. در نهایت، آنچه به سیاست ایران مربوط می‌شود نیز در این رقابت‌ها قابل تحلیل است. امروز مدیریت پرونده ایران در غرب، در حال انتقال از کاخ سفید به اروپا است. «مکانیزم ماشه که اروپایی‌ها به شدت بر آن تأکید دارند، مؤید این جابه‌جایی است. اروپایی‌ها مایل‌اند با دیپلماسی ایران را عقب برانند. در حالی‌که نتانیاهو طرفدار اقدام نظامی و بهه‌گیری از قدرت سخت آمریکاست. به عنوان تحلیل‌نهایی، باید تأکید کرد که: سیاست‌گذاران ایرانی باید نسبت به این تحکرات حساس‌تر باشند. حضور دیپلماتیک فعال در لندن می‌تواند کمک کند اطلاعات دقیق‌تری به‌دست‌آید و تحلیل‌ها از حد حدس و گمان فراتر رود. در غیر این صورت، تنها می‌توانیم بر اساس شواهد رسانه‌ای و تحلیل‌های غیررسمی، سناریوهایی را مطرح کنیم.